

شعرا، نویسندگان، پژوهشگران و زبان شناسان شغنان بدخشان  
افغانستان

Poets, writers & linguists of Shughnan of Afghanistan



مُرْتَب و مُدَوْن : دكتورانت پيکار

2010/12/13

فهرست

مذهب شاه " ظهوری "	2
سید زمان الدین " عدیم " شغنانی	7
منور بیک " روشن "	15
خیر محمد " حیدری "	18
علی شاه " صبار "	21

## شعرا، نویسندگان، پژوهش گران و زبان شناسان شغنان بدخشان افغانستان

بلا تردید، به همگان واضح است که سرزمین بدخشان کوهی افغانستان، مانند بدخشان کوهی جمهوری تاجکستان، به نسبت داشتن کوه های سر بفلک، دریا های خروشان، جویبار های زلال، کوه دامنه های دشوار گذر اما الهام آفرین، طبیعت گوارا و دلپذیر و زیبا رویان شغنان و روشن که در تاریخ از آنها نام برده شده است، باعث گردیده تا از موهبت شعرا، نویسندگان، پژوهشگران، داستان نویس ها، قصیده سرایان، آهنگ سرایان، موسیقی دانه‌ها، قصه گویان کلاسیک، مدّاح خوانان، نعت خوان ها، صوفیان پشمینه پوش خرد ورز، که گرایش عقلانی سراسر زندگی ظاهری و باطنی شان را احتوا نموده است، نیز برخوردار است.

شغنان بدخشان کوهی افغانستان که نیمی از پیکره ولایت بدخشان ادب پرور، هنر دوست، مهمان نواز، مهر پرست، صمیمی و زیبا منش است، نیز از چنین استعداد خداداد، و ظرفیت انسانی و اسلامی، همواره برخوردار بوده است. شغنان در همه زمانه ها، بدون در نظر داشت شرایط دشوار زمان و مکان، در مهد خود شعرا، نویسندگان، عرفا، و پژوهشگرانی را پرورانده است که محتوا و سیاق آفرینش های شعری، ادبی، عرفانی و پژوهشی شان را، درد مردم، محیط، انسان، عقیده، باور، ظلم و استبداد روا داشته بر آن ها، میهن پرستی واقعی، عدالت خواهی و عدالت پسندی و قیام و تبارز عکس العمل معقول و منطقی، در برابر مستبدین و باور مداران بی باور، تشکیل داده است. همواره استقامت، صداقت، پایداری، وفاداری، خلوص نیت، تعهد و عدم تعبد، به مثابه یک اصل زرین در سروده و تراوش های فکری شان بازتاب گردیده است که باعث الهام آفرینی برای سایرین ای که میل قدم در این راه پر خم و پیچ داشته اند، نیز شده است. از این سبب جهت، وضوح هر چه بهتر و ژرفتر این گفته ها می پردازیم به معرفی اختصار گونه این شعرا، نویسندگان و پژوهشگران معاصر شغنان.

### مذهب شاه " ظهوری "

مذهب شاه " ظهوری "، فرزند ظهور علی شاه در سال 1323، خورشیدی در دهکده سرچشمه ولسوالی شغنان بدخشان، چشم به جهان هستی گذاشته است. پدر مذهب شاه ظهوری، به نسبت علایق فراوان به علم و معرفت، به ویژه مسایل مربوط به باور های دینی، نه تنها اینکه در روند با سود سازی و بهره مند سازی پسر خود، در دهکده یاد شده نقش بنیادی را بازی نمود، بلکه همه فرزندان آن دیار را در موسم سرما که مصروفیت دیگری جز پی علم و دانش رفتن نبود، توانست همه جوانان و نوجوانان را

به دبیرستان علم، ادب و اخلاق شامل ساخته و آنها را بسوی معرفت ماندگار، سوق داد.

" **ظهوری** " با وصف آنکه در فصل تابستان در قطار سایر جوانان و نوجوانان به مکتب می رفت، از طرف زمستان که دوران تعطیل مکاتب است، نه تنها این که خود را از علم، معرفت و عرفان بهره مند می ساخت، دیگران را نیز کمک و یاری واقعی میکرد. در ارتقای سطح دانش و معرفت " **ظهوری** " جد بزرگوار شان در هم آهنگی با برادران بزرگ " **ظهوری** "، نقش اساسی را بازی نموده است. وی در فرآیند تعلیم و آموزش رسمی و غیر رسمی، دینی و سکولار، علاوه بر مدد و یاری پدر و برادران به گونه علمی و عملی، از کتاب خانه کوچک، ولی پر معنی پدرش نیز استفاده اعظمی میکرد. وی در سال 1338 دوره ابتدائی دبیرستان رحمت را در علاقه داری شغنان کامگارانه به پایان رسانده و به نسبت داشتن شایستگی در مسایل تعلیم و آموزش، بنا بر لزوم دید مدیریت معارف ولایت بدخشان، به مکتب عالی زراعت ولایت بغلان، فرستاده شد. مو صوف دوره تعلیم و آموزش را در آن لیسه در سال 1345، موفقانه به پایه اکمال رسانیده و شامل وظیفه گردیده و توانسته است جهت انجام خدمت گزاری صادقانه به مردم و میهن خود، ادامه داده دهد. ایشان در مرکز ریاست انکشاف دهات شهر کابل، پروژه انکشاف دهات ولسوالی اندراب ولایت بغلان، امر زراعت دشت ارچی ولایت کندز " **کهن دژ** "، امر زراعت ولسوالی نهر شاهی ولایت بلخ، امر ترویج در یکی از ولسوالی های بلخ، به شمول ولسوالی چمتال، امر فارم دولتی خاصه پز دهدادی بلخ، و امر فارم دولتی ولسوالی ینگه قلعه، بالترتیب ایفای وظیفه نموده است. " **ظهوری** خود در مورد این همه گیر و دار های حیات پر از فراز و فرودش، چنین میگوید: " **باید دانست که انسان ها همواره در خم پیچ زندگی قرار داشته اند. من نیز من حیث فرد وابسته به اجتماع بشری جامعه خود، همیشه با این چنین مسایل دست و پنجه نرم نموده و فرایند مشحون از دشواری ها، زحمات و رنج ها را پیموده ام، اما بدون تردید و صادقانه، به همه آن ها خورسند بوده ام که 29 سال دوران حیات پر مشقت اما پر بار خود را در دیار و کنار آستان و روضه پر بار شاه ولایت مآب، مولای متقیان، سردار مومنان، حضرت علی کرم اله وجه، سپری نموده در پرتو انوار دانش و حکمت خرد گرای آن، با شعار انسان محوری در خدمت انسان و در تکاپوی شناخت ماهیت و هویت انسانی قرار داشته ام.**"

واژه های فوق هر انسان با درد و اهل معرفت را به ژرفای تفکر، تعمق و بینش فلسفی گرایش میدهد و به هریک احساس قوی دست میدهد تا در چنین بحر پر از تلاطم زندگی و معرفت، شناور باشیم. " **ظهوری** " دارای قریحه و طبع والا و شامخ سرایش شعر، غزل و رباعی است. سروده های وی مانند کوه های سر بفلک قله های پامیر و هندوکش، با آسمان در مفاهمه و مکالمه اند. اشعار این شاعر مدبر، حق شناس داری محتوا و سیاق سرشار از روحیه میهن پرستی، انسان سالاری، حق شناسی، قدر دانی از مقام والای انسان و انسان سالاری، نجات و رهایی وطن از

بیگانگان اعم باختر و خاور، نالیدن از بیداد گری های بیداد گران، مذمت مواد مخدر و سایر پدیده های خلاف باور و عقیده، تساوی حقوق انسان ها، ستایش از زیبایی های کائنات خداداد، زیبا رویان شغنان-روشان، اشعار اجتماعی، انتقادی و تلویحی، بی تفاوتی های حاکمان وقت، و خلاصه همه و همه در مورد زندگی انسان و مقام والای آن به مثابه اشرف آفرینش، به سرایش نشسته است که میتوان به نحو واضح در نمونه های کلام اوبه مشاهده و شناخت ژرف نشست.

یاران کسی به مردم شغنان نظر نکرد  
 از راه کوه و تپه حکومت نظر نکرد  
 از آه ما سپهر مدور به گریه شد  
 از آب لطف دور فتادیم به این چمن  
 در بحر ناتوانی شدیم جمله غرق غم  
 این درد خویش پیش کی عرض و بیان کنم  
 یک والی و رئیس به آنجا سفر نکرد  
 از آه و فقر ما کمکی هم حذر نکرد  
 لیکن به قلب مجلس شورا اثر نکرد  
 هر گز نهال آرزوی ما ثمر نکرد  
 این غم به جان ماست و کسی را خبر نکرد  
 این درد بر ملاست چه حاجت عیان کنم

و یا هم در این شعر زیبای خود چگونه شغنان را با دشواری های موجودش معرفی نموده و ابراز تشویش می نماید که حاکی از احساس مردم داری، میهن و محیط پرستی، و خویشتن داری شاعر است.

موسم زمستان است	فکر من به شغنان است
مردم دیار ما	جملگی پریشان است
در دل جوان و پیر	غصه صد هزاران است
هر یکی در این سرما	مانده زار و حیران است
گل به باغ آرزو ها	نشکفتید و پژمان است
مشکلات و درد ما	جای حل و پرسیان است
از چه رو به قرن بیست	راه ما بیابان است

" ظهوری یکی از مبارزین و مخالفین سر سخت تریاک فروشان، بکار برندگان و هواداران این دشمن خاموش و بی سلاح دین و دنیای جامعه انسانی، یعنی افیون بوده و همواره در سروده های زیبای خود از آن نکوهش مینمود. او در زمینه چنین زیبا میگوید:

ای برادر تا بکی باشی به افیون مبتلا  
 خیز از خواب جهالت درد خود را کن دوا  
 تا بکی در بستر نادانی افیون میکشی  
 تا بکی بار جفا با قلب پر خون میکشی  
 چند باشی از دل و جان شایق دود و چلم  
 چند بفروشی به تاوان ظرف و اسباب و گلم  
 خانه و باغت فدای نشه تریاک شد

پیرهن از دست قرض داران ترا صد چاک شد  
 بسکه شرم از چشم رفت و هوش و فکر هم از سرت  
 عاقبت بفروختی در قرض افیون دخترت  
 انسان ها همواره بر اساس باور های دینی خود زندگی نموده اند، و بعضاً هم این گونه  
 باور ها جز بنیادین فرهنگ و تهذیب تاریخی انسان ها گردیده است که همواره جهت  
 بازتاب عشق فراوان، تعهد و التماس، بازتاب های عرفانی دارند که " ظهوری "  
 در این زمینه احساس خود را این چنین بیان نموده است:  
 عطر نوروزی در این فصل خزان می آید  
 نفس تازه در این روح و روان می آید  
 بوی یوسف به مشام رسد از بال صبا  
 ای خوشا یوسف مصری زمان می آید  
 آنکه در نسل و نسب است مسیحی نفسی  
 بهر تیمار دل زنده دلان می آید  
 آنکه دارد به جبینش همگی نور خدا  
 همچو خورشید کنون نور فشان می آید  
 آنکه با ذات قدیم است و سراسر راز است  
 مظهر آن همه با نام و نشان می آید  
 شاکریم آن شه والا گهر از آل رسول  
 شاه با جاه و جلال دو جهان می آید  
 هر که را مهر امام است بدل عشق علی  
 آتش اندر دل و با اشک روان می آید  
 با خبر باش و بیا دیده باطن بکشا  
 چون امام حق و مولای زمان می آید  
 جشن دیدار امام است و بصد شوق و طرب  
 بهر دیدار همه پیر و جوان می آید  
 کی توانی تو " ظهوری " که کنی وصف امام  
 قاصر از وصف امام فکر و زبان می آید  
 و یا هم در این سروده زیبا که توام با احساس صوفیانه جهت بازتاب عشق معنوی به  
 محبوب همه دل ها، مطلع بیان پیدا نموده است میگوید:  
 این چه شور و شعف است در دل یاران امروز  
 این چه اشک طرب از دیده چو باران امروز  
 این چه شادی و سرور است که من می بینم  
 هست مردم همه جا چون گل خندان امروز  
 این چه بیثباتی بی دل در قفس سینه تنگ  
 که تپد دم بدم از شوق فراوان امروز

به تماشا بنشین ای دل و ای دیده من  
 که رسید از ره دور خسرو شاهان امروز  
 خسرو پاک گهر سلسله آل عبا  
 آمده صاحب تخت شه مردان امروز  
 صاحب تاج امامت که یقین است امام  
 شاه کریم آمده از نسل امامان امروز  
 همچو یعقوب که شد دیده براهش بی نور  
 ای خوشا آمده آن یوسف کنعان امروز  
 بر تن خاکی او با نظر پست مبین  
 آمده گرچه با این قالب انسان امروز  
 چون عزا زیل مشو غرقه و سواس و غرور  
 تا نگر دی دم دیدار چو شیطان امروز  
 این همان آدم خاکی است که با نور قدیم  
 پرتو افکنده به هر عصر درخشان امروز  
 شمس تبریز زمان است به تحقیق ببین  
 و نه این شهر شود تیره چو ملتان امروز  
 نور آفتاب دگر آمده در روی زمین  
 گشته خورشید نهان در دل کیهان امروز  
 چون مسیح آمده مولای زمان تازه نفس  
 برس ای طالب دیدار شتابان امروز  
 پیروان آمده اند جمله به دیدار امام  
 میکند نور نثار همه یکسان امروز  
 بهر دیدار نه تنها من و تو آمده ایم  
 آمده خلق ز ایران و خراسان امروز  
 گشت از مقدم او گلگت و هونزه پر فیض  
 هست این جا به نظر روضه رضوان امروز  
 کوچه و برزن و بازار کراچی بنگر  
 از قدمش همه جا گشته گلستان امروز  
 یا امام آمده ایم از پی دیدار به شوق  
 کن نصیب همه این مقصد و آرمان امروز  
 بر دل سخت ( ظهوری ) بگن آتش عشق  
 تا ز عشق تو زند سر به بیابان امروز

## سید زمان الدین " عدیم " شغنائی

سید زمان الدین " عدیم " ابن سید شاه حسن ، ابن سید قاسم، ابن سید خواجه غلام شاه، ابن سید شاه زید، ابن خواجه غلام شاه ، ابن خواجه حسن شاه، ابن شاه اسماعیل، ابن سید درویش محمد، ابن شاه نور الدین محمد، ابن خواجه محمد فاضل، ابن سید سلیمان، ابن سید خواجه مهتر، ابن خواجه محمد فاضل، ابن سید سلمان، ابن سید نور الدین محمد، ابن سید درویش محمد، ابن سید سلمان ابدال، ابن سید علی، ابن سید مهتر، ابن سید خواجه علی، ابن سید شاه زید، ابن سید سهراب ولی، ابن سید حسین شاه، ابن میر سید علی، ابن سید محمد، ابن سید ابراهیم، ابن سید قاسم شاه، ابن سید ابن سید حسن شاه، ابن سید عبد الله، ابن سید یحیی قلندر، ابن سید علی، ابن سید ابراهیم، ابن سید شاه سلطان علی موسی الرضا ابن امام موسی کاظم، ابن امام جعفر صادق، ابن امام محمد باقر، ابن امام زین العابدین، ابن امام حسین، ابن فاطمه زهرا، بنت محمد مصطفی(صلعم). آنگونه که مشاهده گردید، سلسله مراتب شجره آن شخصیت روحانی، فرهنگی و عقیدتی به بیست و دومین ذریه و دودمان سید سهراب ولی میرسد که زندگی مشحون از دشواری اما پرافتخار فرهنگی، عقیدتی و ادبی اش را در دهکده روشن ولسوالی شغنان ولایت بدخشان، سپری نموده است. شاید هم لازم باشد تا قبل از نگارش زیست نامه و فعالیت های ادبی شاعر فرهیخته و معتقد به آئین و فرهنگ ملی و دینی، به کونه گذرا سطور چندی را در مورد سید سهراب ولی شخصیت روحانی مشنری حقیقت و حقانیت، وافی دین مبین محمدی و پیرو طریقه باطنیه که تا کنون لذت معنوی فهم و دانش عقیدتی اش در فکر و ذکر باورمندان، در مناطق سند، پنجاب، بلوچستان، علاقه جات شمالی پاکستان و سراسر پامیر بدخشان افغانستان و تاجکستان جایگاه ویژه دارد، بنویسیم.

سید سهراب ولی در سرزمین ایران کنونی که در آن زمان از دیدگاه جغرافیای سیاسی جز خراسان کبیر بود، و از ایران امروزی بعنوان یک کشور مستقل هنوز نامی بر سر زبان ها نبود، چشم به جهان کشوده است. روایت است که گویا در سن پنج سالگی بیمار میشود و در عالم رویا یک شخصیت روحانی در نبود وجود جسمانی به سید سهراب ولی قرین شده و برایش اظهار میکند که طیب جسمانی و روحانی شما در سرزمین کوهستانی بدخشان که دارای کوه های شامخ، دریا های خروشان، آبشار های زلال، دشت و دمن پهن، طبیعت گوارا و شفا بخش، مردمان صاف دل، فرهنگ دوست، با صداقت و ایمان، با قول و قرار، معتقد و باورمند و انسان سالار، قرار دارد.

سید سهراب ولی مادامی که به سن بلوغ میرسد، مبتدی بر رویا هایش مصمم میگردد تا سرزمین اصلی اشرا ترک گفته و با شخصی موسوم به حیدری که به گمان اغلب اسم مستعار بوده و بحیث خادم سید سهراب ولی انجام خدمت می نموده، رهسپار کشوری میشود که اکنون افغانستان، یاد می شود. بعد آن رهسپار منطقه جرم بدخشان به

ویژه دره یمگان شده و خدمتگزاری و ملازمت آستان حجت خراسان و سرزمین ادب پرور بدخشان، سید شاه ناصر خسرو، آن حکیم و دانشمند زمانه ها شرفیاب میگردد.

موصوف در دره یمگان زیر پرستاری حکیم دانا و طبیب معنوی، ناصر خسرو، شاعرو فیلسوف عصرها قرار میگیرد. با رسیدن به کلبه و کاشانه سیدنا از صحت و تندرستی کامل برخوردار گردیده و به مطالعه، تحقیق و خوانش آثار و آفریده های پیر مشغول میشود که منتج به نگارش صحیفه های بزرگ: " 36 صحیفه در عقاید دینی، علم یزدانی و آفاق و انفس " میشود. ایشان بعد از انجام خدمات شایان در آستان پیر ناصر خسرو، کار و فعالیت اش در امر تبلیغ و ترویج ماهیت اساسی عقیده و باور دینی کیش و طریقه شیعه امامی اسماعیلی مسلمان، به اخذ مقام و مرتبت ماذون اکبر که اصطلاح ویژه ای است در سلسله مراتب در کیش اسماعیلی، از طرف پیر بزرگوار مفتخر میشود. سال وفات سید سهراب ولی در اسناد و مدارک دست داشته موجود نبوده و تنها آنقدر معلوم است که موصوف بعد از وفاتش در منطقه جرم بدخشان در دره یمگان در دهکده موسوم به اشنگان مدفون گردیده است. قابل یاد آوری است که یکی از ویژگی های زندگی خانوادگی بابا و اجداد سید زمان الدین " عدیم " این بوده است که همواره در مناطق مختلف جهت خدمت دینی و عقیدتی به انسان ها و دنیای اسلام به لباس درویشی، قلندری و ملنگ منشانه سفر نموده و حقیقت دین و عقیده را تبلیغ و ترویج نموده و در تفکیک دین دوستان از دین ستیزان نقش رسالتمندانه شان را ادا نموده اند.

زمانی که هنوز از کشور کشایی های امپراتورهای جهان نامی نبود، خطه قطغن و بدخشان همواره در آتش اختلافات حاکمان و سرداران نظام و سیستم حکومت های ملوک الطوائفی میسوخت. خوانین و حکام در هر منطقه ای که از حاکمیت برخوردار بودند، بر متابعین خود ظلم و استبداد را روا میداشتند. خانه جنگی های قومی همواره جریان داشت. اقوام قوی بر ضعفا به تاخت و تاز می نشستند و آنها را مورد تاراج قرار میدادند. در حقیقت امریک انقلاب گروهی و قومی با شدت خود جریان داشت.

چنین حالات باعث فرار بسا افراد با دانش و شخصیت های روحانی میگردد. از آنجایی که اسلاف " عدیم " در چنین اجتماعات پر از دشواریها زندگی بسر میبردند، گزند حوادث و ناملایمات روزگار آنها را متأثر میساخت، و بر بنیاد چنین مسایل مجبور به ترک خانه و کاشانه خود گردیده و به مناطق پر امن تر، مانند شغنان، اشکاشم، زیباک و واخان، قصد سفر میکردند. آنها در مسایل سیاسی- اجتماعی مردمان مداخلت نداشته و همواره در گوشه نشینی معقول و فارغ از هرگونه دسایس دسیسه بازان به دعا و ثنای باورمندان و پیروان شان می پرداختند. از دغدغه و کشمکش های زمانه خویشتن را بدور نگه میداشتند و به شیوه های درویشی و بی طرفی، بحیث سادات منطقه نه تنها زیست داشتند، بلکه اسباب تنویر محیط پیرامون را با معرفت خویش، فراهم میساختند.

در سال 1300 هجری قمری، حکومت های ملک الطوائفی قطغن زمین و بدخشان الی مرز های پامیرات تار و مار گردیده و هر دو طرف دریای آمو زیرسلطه امیر



عبد الرحمان خان قرار گرفت. حدود درواز که دو طرف رود جیحون - دریای آمو واقع است زیر تسلط امیر بخارا قرار گرفت. اما هنوز هم مردمان مناطق یاد شده در حقیقت امر تحت فرمان دو پادشاه قرار داشتند و از هر دو طرف فرامین و هدایات بدست می آوردند. مادامی که امپراتوری روسیه به رهبری نیکولای روس با لشکر خود از راه فرغانه داخل فلات پامیر شد، دریای آمو اعتبار خط مرزی را پیدا کرد که در نتیجه ساحل شرقی آن مربوط به امیر بخارا شد، و از منطقه پامیر الی منطقه درواز به شمول ساحل غربی آن به حکومت شاهی افغانستان تعلق گرفت.

تزار روس با وصف آنکه ساحل شرقی رود جیحون را در ظاهر امر به حکومت بخارا واگذار کرد، اما فرمان دهندگان نظامی اش با عساکر محدود خود در ناحیه شغنان باقی ماندند و بعد از گذشت چند سال منطقه مذکور را الی پامیر بطور کلی به تصرف خود در آورد. بعد از بوجود آمدن شوروی، نسبت به وجود آمدن شرایط جدید، خانواده سید سهراب ولی این تغییرات را بر وفق مراد خود و اخلاف خود ندانسته و گویا جهت حفظ و حراست عقیده و باور های دینی اش به ترک دیار اصلی خود، اقدام نموده و داخل خاک حکومت شاهی افغانستان، میگردد. بمنظور سپری نمودن مراحل ابتدایی زندگی، در دهکده ای موسوم به ده مرغان، ناحیه شغنان بدخشان، مسکن گزین میشود. اما محیط پیرامون آنجا از نقطه نظر زیست برایش چندان خوش به نظر نمیرسد و تصمیم میگیرد تا به آستان شیوه که از نقطه نظر اقتصادی و مالی تمایز نسبی داشت، رهسپار گردیده و در آنجا مسکن گزین میشود. فشرده اینکه روزگار همواره بر خلاف تمایلات آنها بوده است.

اکنون بر میگردیم به اصل مطلب که زندگی، کارزار فعالیت های فرهنگی، ادبی، عقیدتی و معنوی شاعر مستعد، سرشناس اما سرگردان و غرق در ژرفای بحر بی پایان و نا انصاف زندگی دنیوی " عدیم"، آن شاعر کوهسار و کوه پایه های بدخشان کوهی.

" عدیم" در بهار سال 1283، هجری شمسی در ناحیه خوف، یکی از نواحی روشن بدخشان تاجکستان که سابق از توابعات بخارا بود، دیده بجهان کشوده است. او بیشترین روز های پر بار زندگی اش را در شغنان ولایت بدخشان، سپری نموده و بعد از گونه پذیرایی برخی از دشواری ها که در نتیجه فروپاشی نظام شوروی سابق در افغانستان به وجود آمد، بار مجدد رهسپار ناحیه پامیر بدخشان تاجکستان گردید و الی آخرین مراحل زندگی اش در آنجا باقی ماند. وقتیکه هنوز " عدیم" بیشتر از هفت سال نداشت، برادر بزرگش او را ترغیب نمود تا شامل مکتب سنتی خانگی گردد و از فیوض علم و فهم دینی و دنیوی بهره مند شود. ابتدا به آموزش قرآن کریم مصروف گردیده و به تعقیب آن به خوانش کتب از قبیل: پنج گنج، چهار کتاب، حافظ، جامی، سعدی، تاریخ انبیا، غیاث اللغات، ام الکتاب، پیر پندیات جوان مردی، و همه آثار قابل دسترس حضرت پیر شاه ناصر خسرو، خود را شامل دایره تنویر و علم الهی ساخت.

چون در آنزمان در دیار دور افتاده روشن شرایط و زمینه برای تحصیل بیشتر و بهتر مساعد نبود، لذا تنها اکتفا می شد به خواندن و نوشتن یک نامه و یا درخواست که در حقیقت هدف اساسی با سواد شدن و یا به اصطلاح آنزمان ملا شدن بود و بس. بخاطر وضعیت زندگی دشوار و نا فرجام، نتوانست به تحصیل و تعلیم بیشتر در مکتب ادامه دهد، و از جانبی هم چونکه خانواده اش به پیشه دهقانی اشتغال داشت، و برای آنکه در کارزار دهقانی شان تنها دست نباشند، " عدیم " را از رفتن به ولایات دور دست جهت آموزش و کسب تحصیلات بیشتر و بهتر مانع میشوند. اما عدیم با وصف آنهم به علوم دینی علاقه خود را قطع نکرده و توانست به خوانش کتب متعدد دیگر، مانند وجه دین، خوان الا خوان، مثنوی، هفت او رنگ، اخوان الصفا، زاد المسافرین، گشایش و رهایش، روشنایی نامه، سعادت نامه، تفسیر حسینی، تصوف، حساب و ریاضیات، صرف و نحو، بدیع و بیان و سایر کتب قابل دسترس را به مطالعه میگیرد. " عدیم " به سن دوازده سالگی به سرایش شعر دلچسپی فراوان پیدا میکند. اولین ترکیب شعری اش چنین آغاز میگردد.

**مهرت از اول برآمد در دل من شد نهان ناله دارم روز و شب اندر چمن چون بلبلان**

" عدیم " مزید بر آن خوانش کتب شعری و مجموعه کلام شعرا و سراینندگان محلی را نیز با اشتیاق تمام، به خوانش میگیرد. به ویژه به کلام حافظ و سعدی علاقه مفراط داشت. زمانی که هنوز " عدیم " در قید حیات بود، در یکی از یادداشت هایش ارقام نموده است که: " مادامی که اشعار را میخواندم، در اکثر آنها واژه عشق به تکرار یاد میگردید، اما من هنوز در آنزمان از مفهوم عشق و عاشقی، ظاهری و یا باطنی، اطلاعی نداشتم و هر گز به آن پی برده نمیتوانستم که عشق در واقعیت امر چیست؟ معشوقه کیست؟ آیا عشق تنها ظاهری است و یا عشق باطنی هم وجود دارد؟ و اگر موجود است چگونه آنرا دریافت؟ جهت ارایه پاسخ به این همه پرسش ها، " عدیم " نه تنها به سرایش شعر آغاز میکند، بلکه علاقه مند مسایل فلسفی میشود که آثار حکیم ناصر خسرو او را در این شاهراه معرفت یاری میرساند. " عدیم " در یکی از روز های روزگاران به شخصی موسوم به میرزا محمد نبی خان معرفت حاصل میکند که با تأسف فراوان گرفتار بکار برد گیاه مذموم و زشت تریاک بوده است. چونکه محبت زیاد داشته به آن گیاه، لذا به توصیفش نشسته و پارچه شعرش را چنین زمزمه نموده است:

**تریاک یکی تحفه نازک به جهان است  
هم قوت پیران و تماشای جهان است  
هم مشعله افروز گلستان شهن است  
هم طبع شفا بخش به تن روح و روان است  
چیزی که بدانی بجهان بهتر از آن است**

بدین سان وضعیت " عدیم " به شنیدن سروده مذکور دگرگون میشود، احساساتش بر انگیخته میشود و سبب میشود تا مخمس را که مرکب از بیست و یک بند است به نگارش گیرد:

تریاک یکی زهر معین به جهان است  
هم قوت نادانی و هم زحمت جان است  
هم آتش سوزنده و هم دشمن جان است  
هم آتش خلق است و هم ابلیس زمان است  
چیزی که بدانی به جهان بد تر از آن است

چون در آن زمان در منطقه شغنان به ویژه روشنان کمتر افراد وجود داشتند که میتوانستند از نقطه نظر زبان و ادبیات معاصر و سرایش شعر علاقه مندان این عرصه را یاری رسانند، لذا " عدیم " به شیوه خود آموزی، به تلاش و سعی فراوان و تصمیم تزلزل ناپذیر، خویشتن را بجایی که خواست، رساند. " عدیم " در سال 1332، هجری شمسی، بمنظور کسب آشنایی بیشتر به محیط شهر و کشورش سفر خود را بسوی شهر فیض آباد و کندز، آغاز میکند. در شهر کندز به گونه تصادفی به شاعری معرفت حاصل میکند و هردو با هم روی مسایل شعر، ادبیات، عرفان، تهذیب و فرهنگ، با هم به مذاکره و مشاجره می پردازند. وقتیکه شاعر گمنام استعداد، توانایی، فصاحت کلام و زبان " عدیم " را مشاهده میکند، تخلص " جیحون " را به موصوف روا میبیند. دلیل اول اینکه " عدیم " دارای فصاحت و بلاغت کلام است و دوم اینکه زادگاه اش کنار رود جیحون است. از آنجایی که تخلص یاد شده بعد از مدت زمانی باعث آفرینش دشواری برای " عدیم " میشود، که آنها فقط ناشی از بینش تاریک اندیشان ای که مسئله زبان، قوم و منطقه اساس تفکر و اندیشه اصلی آنها را تشکیل دهنده بود، از آن صرف نظر نموده و به تخلص جدید شعری " عدیم " به سرایش شعر و کارزار ادبیات و عرفان، آغاز گر میشود.

چون " عدیم " از نقطه نظر باور دینی اش وابسته به کیش اسماعیلی بود، و در همان زمان تفتیش عقاید سایرین زیاد معمول بود و تقریباً در مناطق دوردست چنین مسایل همواره بمیان می آمدند. در آنوقت حاکم منطقه که شخصی بوده نهایت خود خواه، تعصب گرا و تاریک اندیش، جهت پیاده سازی این مأمول، گویا مبلغین ( مذهبی)، را به مناطق شغنان، اشکاشم، واخان، زیباک و سایر محلات دور دست میفرستد تا به حکومت آنوقت از فعالیت های خویش در امر تغیر عقاید سایرین که به اصطلاح آنزمان و حتی امروز بسوی الحاد، روان بودند، گزارش ارائه بدارند. این یک واقعیت مسلم است که راه اندازی چنین مسایل نه بخاطر استحکام تصورات بنیادی باورهای اسلامی، بلکه بمنظور آفرینش نفاق و شقاق در میان شاخه های پر بار اسلام، شیعه و سنی بوده است. حاصلی که در نتیجه چنین کارزار ها به وجود آمد، این بود که برخی از افراد چیز فهم سایر کیش ها را به اصطلاح جهت بازآموزی امور عقیدتی-

دینی، از خانه و کاشانه‌شان جدا سازند تا مورد مجازات قرار گیرند که بد بختانه " عدیم " نیز در قطار چنین افراد، قرار می‌گیرد. موصوف و قتیکه وارد شهر فیض آباد میشود، در حله اول مورد تحقیر و توهین لفظی قرار می‌گیرد، اما چونکه در فصاحت و بلاغت کلامی اش ید طولا داشتند، و بخاطر اقامه استدلال در برابر رئیس محکمه آنوقت و سایر استماع کنندگان، از این مرحله دوم آزمایش و تفتیش عقیده نیز کامگار بدر آمد. در همان مجلس " عدیم " با پیشکش برخی از اشعار، و معلومات دست داشته پیرامون مسایل اساسی باورهای دینی، توانست قناعت حاضرین را فراهم سازد، از آن سبب تصمیم اتخاذ گردید تا همه جریان گفتگوها با موصوف از طریق روزنامه بدخشان، انعکاس داده شود. چنین تصمیم بر خلاف مدعیان کاذب، باعث شهرت بیشتر از پیش " عدیم " گردید. اما حاکمان وقت صرف به آن اکتفا نکرده و بازگشت مجدد او را به منزل و مأوایش ممنوع قرار دادند و ایشان باید مانند یک فرد تبعید شده در ولایات مختلف کشور سرگردان و نالان، زندگی مملو از فراز و فرود خویش را سپری نماید. هجرت، سرگردانی بیمورد، خانه بدوشی و غربت باعث شکوفایی هرچه بیشتر از پیش سرایش شعرو کارزار ادبی و فرهنگی " عدیم " گردید که چنین می‌گوید:

ز گمنامی بروی شعر نامم یافت شهرت را  
گرفتم لیک از این صنعت هزاران درس عبرت را  
تمام عمر دروران حیاتم وقف غربت شد  
نهادم نام این دیباچه زانرو " اشک حسرت " را

سیاق و محتوای شعری " عدیم " را تصورات دینی، عقیدتی، سرایش حمد و نعت، قصیده، مخمس، مسدس، غزلیات، رباعیات، اشعار سوز و گداز، ضجه و فریاد مام میهن، مستضعفان، ستایش آموزگار، بهاریه‌ها، خزان ظاهری و باطنی، حصول معرفت انسان از خود، محیط، خدا و آفرینش، جمع‌گرایی، توحید، نبوت، امامت و همزیستی مسالمت‌آمیز همه ادیان و باورها، تشکیل داده و همواره با انسان‌های ادیب، کارشناس، شعرای میهن پرست، دیانت‌شعار، حمیده خصال، و مؤمن مؤحد، سرو کار داشته و از انسان‌های مغرض، فرصت طلب، تفرقه انداز، تبعیض‌گرا، و فرهنگ ستیز، گریزان بود. وی چنین می‌گوید:

خویش را اگر ببینی بهتر از دگر ابنا  
راست گویم این دیدن راه بدگمانی هاست  
هرچه نام اسلام است یک وجود با الذاتیم  
صلح کل در این معنی اصل نکته دانی هاست

و یا هم در این پارچه:

بی سبب عربده احکام شریعت نبود

بی محل فتنه اصولات طریقت نبود  
هر که زین مسأله دانای حقیقت نبود  
قابل سلک تقرب به حقیقت نبود  
صلح کل شیوه مردان معارف باشد  
مرد باید که از این مرحله واقف باشد

" عدیم " مدت سیزده سال را در زندان، تبعید، دور از خانه و کاشانه اش به سربرده بود. برای برخی از فرهنگیان ولایت بدخشان، بخاطر اینکه خدمتی را به همشهری خود انجام داده باشند، وی را در سال 1336، بحیث کاتب درجه سیزده در چهارچوب مدیریت معارف بدخشان، به معاش بخور و نمیر 243 افغانی، توظیف نمودند. به یاری پروردگار و مساعی مشترک دوستان به حسن نیت و معارف پرور بدخشان، موصوف در سال 1337، بعد اینکه از تبعید برگشت بحیث آموزگار دوره ابتدایی مکتب میانه رحمت شغنان، با حفظ رتبه قبلی اش تقرر حاصل میکند. بعد از ایفای وظیفه پنج ماهه، مبنی بر اختلافات قبلی مسئولین محل بجای آنکه فیصله نامه قبلی حکومت را رعایت کنند و اسناد حاوی نکات مثبت را به حکومت مرکزی در کابل بفرستند، بر خلاف قضیه را بر روی اوراق سوانح موصوف مینویسند تا باشد بار ثالث در نزد حکومت حاضر گردیده و بار مجدد زیر مراقبت جدی قرار گیرد. دلیل اصلی این فیصله را چنین انعکاس میدهند که گویا تصویب انجمن فوقالعاده سال 1333، حکومت اعلی ولایت بدخشان را، مجلس عالی وزرا مورد تائید قرار نداده و به استحضاری رئیس الوزرا جهت منظوری و فیصله نهایی رسانیده نه شده است. در صورتیکه موضوع طور دیگر بوده و در حقیقت نشان دهنده سیستم اداری آن دوره میباشد. باز هم " عدیم " برای مدت یکسال و اندی بیکار و بی روزگار باقی مانده و زندگی با عسرت بدون داشتن آذوقه و خوار و بار مشحون از مشقت و تکالیف جسمی و روحی را ادامه میدهد.

وی در سال 1338، به لطف خزانه غیب بار دیگر بحیث معلم در دهکده قره قوزی مربوط علاقه داری ارگودر ایم، به اصطلاح به معاش امتیازی صد افغانی شانس تقرر حاصل میکند، اما با تأسف حکومت (مهربان، خیر خواه، مواظب و معارف دوست) آنوقت، بخاطر سیاست تنگ نظرانه علمی- عقیدتی برای حصول اقناع فکری اش، " عدیم " را با فرستادن مجدد اوراق پریشان کننده، با محتوای اینکه وی از این به بعد هرگز نمیتواند در دفاتر رسمی دولتی کار کند، از وظیفه اش سبک دوش میگردد. یکسال بعد مدیر مسؤل روزنامه بدخشان موصوف را بحیث کارمند پروسه حروف چینی روزنامه مذکور با معاش 120 افغانی، تعیین می نماید. بعد از کار شش ماهه معاون ریاست مطبوعات شهر کابل وارد شهر فیض آباد میشود و با آگاهی از حال و احوال " عدیم "، هدایت میدهد تا مبلغ 80 افغانی به معاش قبلی او اضافه گردد. در فرجام " عدیم " همواره با مسایل مشابه دست و پنجه نرم نموده و با احساس خستگی و کسالت از هر گونه تغییرات و تبدلات، بی تفاوتی ها، تفرقه اندازی های

مغرضین زمان، توهین و تحقیر، تبعید، تنزیل و تقرر، دستگاه نامقدس حاکمیت و حکومت داری را با رسم اعتراض و اغواء ترک و به زادگاه خویش، شغنان کم نان، بی معاش، عقب نگاهداشته شده، اما با احساس، معارف دوست، باورمند، مخلص، جمع گرا، تعدد پسند، مؤمن صفت و در نهایت امر معتقد به باور ها و داشته های تاریخی به گونه ریالستیک آن، روانه راهروان طریقت، حقیقت و معرفت گردیده و بدون در نظر داشت هر گونه خستگی و کسالت آماده مبارزه و اجتهاد واقعی دیگر میگردد که جهاد اکبر است و دفاع از عقیده، ایمان و هویت عقیدتی تاریخی ای که پیر شاه ناصر خسرو مانند سایرین در زینت بخشی حقیقی آن نقش تاریخی، شرعی و فقهی خود را به وجه احسن، انجام داده بود و به دیگران نیز برای همیشه به ودیعه گذاشت. عدیم زمینه های اختیار روانی اش را چنین انعکاس میدهد:

چه اندازه دلریش و آزرده باشم	چه اندازه افگار و افسرده باشم
ز جور حسودان وحشی صفت	چه مقدار خون جگر خورده باشم
بدین حال و اندیشه ام آنکه روزی	سر خاکم آیند و من مرده باشم
دل پر غم و آرزوی وطن	سوی خاکدان لحد برده باشم
" عدیم " که گردد وجودم عدم	به یک توده خاک گسترده باشم

" عدیم " قبل از آنکه داعی اجل را لبیک گفته باشد، پیام حقیرانه، فقیرانه اما حکیمانه اش را که مملو از احساس عالی انسانی دوستی و معارف پروری است به امید اینکه نسل های آینده " عدیم " و عدیم های آینده را مانند عدیم گذشته را به باد فراموشی نه سپرده باشند، و ادای احترام به آرمان های انسانی و عقیدتی شان که از طریق اشعار و سروده هایش انعکاس یافته اند، بجا آورده باشند چنین اظهار امید نموده است که اینک انعکاس میدهیم که به خامه خود او نگارش یافته است. فقط خواستم تا آنرا کمی خوانا تر سازم که چنین است انعکاس اصلی آن در عباره های زیر:

مرتب این چکیده کماکان تصحیحات اندکی را در همه متن به وجود آورده است و امید وارم که اسباب ناراحتی، نگرانی و تشویش دوستان و مخلصان " عدیم " را فراهم نکرده باشد. " اکنون در بستر پیری، زهیری، کهالت و مشحون از دشواری و تکالیف درسریر آرمانها و تخیلات، آوارگی و حسرت، در زندان مسافرت، مهاجرت اما نیت ممارست به منظور حراست و نگهداشت ترقی، تعالی، انکشاف و شکوفایی زبان و ادبیات فارسی- دری، وظیفه و رسالت خود میدانم تا اشعار و سروده های ناقص و نامکمل را مانند زندگی سراینده شان دارای سرنوشت همسان اند، به دانشمندان، اهل علم، ادب و عرفان، فرهنگ دوست، انسان نواز اهدا نمایم، تا باشد آنها را مانند میراث خلق خود، مصون از حوادث زمان و مزیان علم و ادب نگهداری کنند و در اوقات و شرایط لازم و به گمان اغلب بعد آنکه من داعی اجل را لبیک گویم، به مثابه ارمغان دره ها و کوه پایه های پا میر برای نسل های آینده به دست نشر بسپارند. زیرا که اثر " اشک حسرت " مجموعه تلاش ها و مساعی مشقت بار چهل ساله ام در امر انعکاس حقایق انکار ناپذیر انسان دوستی و عدالت خواهی بوده که در این تابوت

همیشه سیار و سیاح خستگی ناپذیر اشعار و سروده هایم رسم تدفین یافته و بمثابة خدمت به جامعه مدنی و انسانی، و به یاران و دوستان حق شناس، معارف دوست و خادمین راه آزادی و عدالت تقدیم و تکریم میدارم، تا رسم و سنت جامعه محنت کش انسانی را ادا کرده باشم، بدرقه این گورستان آرزوهای عشق، وطن و خلق های محروم و بی دفاع میهن سازم و امید میبرم که این آرزو ها و امید های واپسینم را ذریعه نسیم صبحگاه هان و امواج خروشان و بی پایان رود جیحون بتوانم به اهل دانش و فرهنگ که در فضای صداقت و کمال ایمان داری و هوای شاداب، خوش گوار و زرافشان شغنان بدخشان افغانستان زیست مینمایند، بمثابة برگ سبز تحفه درویش، به ودیعه گذارم. " باید گفت که بسا انسان ها " عدیم " را هم از نزدیک و هم از طریق آثارشان بسیار خوب می شناختند ، اما هیچگونه اسناد و مدارک تحریری را در اختیار نداریم ، به استثنای یک مرقومه کوتاه که انعکاس دهنده همه ابعاد زندگی فرهنگی، ادبی و میهن پرستی او را ترسیم کننده است، در زیر مرقوم میداریم تا از آفرینش تفاهم نادرست در ذهن برخی ها درمورد اینکه توصیف و تعریف ما در زمینه فارغ از رئالیسم و صداقت قلم بوده ویا اینکه بر مبنای وابستگی قومی و باور های کیش دینی بوده باشد.

" زیاده از پا نزده سال است که گوینده این اشعار را می شناسم. شاهد " تکفیر " ، " حبس " و تبعید آن از طرف ستمگران : مذهبی، ملی و طبقاتی بودم که در همه گیرودار ها مانند پیشوایش آواره یمگان (ناصر خسرو)، صبور، متحمل و پیگیر بود. همیشه به استعداد طبعی، ذکاوت و حافظه فوق العاده و طبیعت شاعرانه این زاده کهسار منزوی شغنان و فرزند دامنه پامیر، حسرت خورده ام که دریغ محیط اجتماعی نداشت و گرنه یک شاعر بزرگ ملی میشد. اگر از اشعار فرمایشی او بگذریم که همیشه به سرودن آن مجبور بوده است، پارچه های حاوی سرگذشت سالهای اخیر او از روی شکل و مضمون شعر است و آئینه محیط تنگ و محدود طبقاتی او که تحت ستم ملی و مذهبی میسوزد، میباید. گذشته از این ها شاعر وطن پرست است و در مکونات قلبی او شعله های میهن پرستی بالا است، البته وطنش را با خلق محروم آن سخت دوست دارد. " (م.ط. بدخشی. 27 اپریل، 1969 )

### منور بیک " روشن "

منور بیک " روشن " از جمله چهره های نهایت پسندیده کار کرد ها فعالیت های اجتماعی و سیاسی در قطار منور بین محیط شغنان است. وی دوره ابتدائی تعلیم و آموزش خود را در لیسه رحمت شغنان به پایان رسانیده و بعد از آن روی لزوم دید مقامات عالی رتبه دولتی، جهت آموزش دوره عالی رهسپار کابل شده و در آنجا شامل اکادمی پولیس گردیدند. دوره تحصیل را موفقانه به پایان رسانیده و شامل ماموریت در داخل دولت وقت شدند. موصوف در مناطق و محلات مختلف در سطوح بلند و

قابل تمجید ایفای وظیفه نموده و همواره در خدمت مردم خود قرار داشت. با در نظر داشت شرایط دشوار کشور، با به میان آمدن نظام های وارداتی و از بیرون ساخته شده، که باعث آفرینش شرایط ناگوار زیست برای همه مردم افغانستان شد، مانند سایر روشنفکران و میهن پرستان، راهی دیار غربت شده و سرنوشت آن ها را به کشور دوست، هم فرهنگ، و هم کیش و آئین، جمهوری تاجکیستان کشانید. مدت زیادی را در آنجا سپری نمود و صد ها دوست و آشنا و افراد هم طبع و هم بزم را با خود داشته و از خود نمودند.

" روشن " شخصی است نهایت صمیمی، خوش قریحه، زیبا کلام و شیرین سخن. دوستان و همقطاران همواره از هم کلامی و هم زبانی با ایشان، حظ می برند و سخنان شان دل ها را نرم ساخته و افکار را نوازش میدهند. به باور من " روشن " هنگامی که از دیار میهن دور شدند، احساس دوری از زادگاه و مردمی که سالیان دراز بخاطرش، مبارزه نموده بودند، باعث گرایش شان به سرایش شعر، رباعیات و غزل گردید. " روشن هم با زبان شیرین فارسی- دری و هم به زبان شغنائی شعر، رباعی، و غزل می سرایند. ایشان در همه سروده های شان همواره از عشق به وطن، محبت به انسان و هم نوع، دوری از دیار، و ستایش مرشد خود سخن میرانند. لازم است جهت ثبوت این ادعا، به نمونه های کلام زیبایی شان که همواره ساده و لی با درد و احساس ژرف بازتاب یافته اند، توجه شعر دوستان و شعر سرایان را به برخی از آنها معطوف میداریم.

ای دل بیا که باز بدخشانم آرزوست

دیدار دوستان و عزیزانم آرزوست

از دوری و فراق وطن شد جگر کباب

از دیده اشک بارم و بارانم آرزوست

صد درد و غم نصیب من بی وطن شده

درد وطن به جان زده درمانم آرزوست

سر از (چنار) سر بکنم تا به پای (کشم)

توت و گیلاس دره تشکانم آرزوست

روشن شود دو چشم من از سیر شهر جرم

آب زلال دره پیشکانم آرزوست

بهر طواف مرقد شاه ناصر حکیم

رفتن ز خاش و تا خود یمگانم آرزوست

از رنگ لاجورد تو شد نیلگون وطن

زان رو خیال دیدن منجانم آرزوست

زیباک گفته اند چه زیباست منظرش

قیماق و شیر کیده و خلخانم آرزوست

سلطان سرزمین بدخشان شکاشم است

آهو شکار دره غارنم آرزوست



امید و آرزوی من این سالها بود  
 خیر و سخا به مردم و خانم آرزو ست  
 آمو به افتخار سر از دامن کشید  
 رفتن به بام گیتی به صد جانم آرزو ست  
 ( زرد یو سر غلام) تو خوش آب و خوش هواست  
 گردش در آن به یاد عزیزانم آرزو ست  
 آن مهد ناز پرور و آن وادی جنان  
 وان دختر شکر لب شغنانم آرزو ست  
 درواز سرزمین ادب پروران بود  
 از آن گذشته رفتن خواهانم آرزو ست  
 از ( ریز کان) به ( ارگو) سفر خیلی دلکش است  
 دیدار شان به فصل بهار انم آرزو ست  
 " روشن " ز مهر و الفت و حب وطن بگوی  
 رفتن به مژه خاک بدخشانم آرزو ست

هر صحنه ز عمر من به دم می گذرد      بسیار از آن به درد و غم میگذرد  
 هر لحظه ز طول عمر ما کم گردد      آن هم نه به شادی به الم میگرد

عمرم همه در تلاطم و غم بگذشت      با حسرت و درد و دیده پر نم بگذشت  
 از دوری میهن و به یاد یاران      یک لحظه شادی هم به ماتم بگذشت

هر پرده ز عمر ما که در میگذرد      مانند نسیمی که سحر میگذرد  
 این آمد و رفت در جهان بسیار است      بد بخت کسی که بی اثر میگذرد

شرایط موجود در کشور عزیز و باستانی ما افغانستان، مسامحه و بی تفاوتی  
 (روشنفکران)، تاریک اندیش، " روشن " را و ادار می سازد تا از طریق سروده های  
 خود آنها را بسوی احساس مسئولیت، مساعی مشترک جهت رهایی میهن، فرا خوانده  
 و میگوید:

عزیزان دیده پر نم دل پریشان تا بکی باشیم  
 به نزد خلق و میهن سینه بریان تا بکی باشیم  
 وطن در آتش سوزان شده انبار خاکستر  
 به میل دشمنان آتش فروزان تا بکی باشیم  
 به خون خفتند بس پیرو و جوان طفل با مادر  
 به مرگ دوستان هر روز گریان تا بکی باشیم  
 غرور و غیرت افغانیت شد زیر پا صد حیف  
 به این بی عزتی ها فرد افغان تا بکی باشیم

برون رفتند اهل علم و دانش جمله از کشور  
همه از خانه و کشور گریزان تا بکی باشیم  
بسان لاله داغی بر دلش هر هموطن دارد  
حزین و مویه گر بر این شهیدان تا بکی باشم  
به فکر اعتلای کشور خود دیگران کوشا  
به این فکر رسا ما خانه ویران تا بکی باشم  
ترحم نیست دشمن را به حال زار ما هر گز  
به درد همدیگر غمگین و نالان تا بکی باشیم  
چو خوش گفتست آن مرد صفا مسلک به اهل زهد  
به باطن کافر و ظاهر مسلمان تا بکی باشیم  
بیا کاری کنیم با هم به احیای وطن " روشن "  
چو بلبل بهر گل در شور و افغان تا بکی باشیم

### خیر محمد " حیدری "

**خیر محمد " حیدری "** معاون سر محقق دپارتمنت زبان و ادبیات انستیتوت اقوام برادر، اکادمی علوم جمهوری اسلامی افغانستان، در دهکده سرچشمه ولسوالی شغنان بدخشان در یک خانواده کم بضاعت دیده بجهان کشوده است. این یک واقعیت مسلم است که نه تنها برای خانواده حیدری، بلکه برای اکثریت مطلق خانواده های آن دیار دشوار بود، فرزندان شان را شامل دبیرستان سازند تا باشد از نعمت تعلیم و تحصیل زمان برخوردار شوند، زیرا همه آنها توان مصارف رفت و آمد مکتب تهیه لباس مناسب و سایر مسایل و وسایل ضروری برای ادامه تدریس و تعلیم را نداشتند. در صورتیکه محیط مردم شغنان بر اساس داشته های تهذیب و فرهنگ سنتی شان و به ویژه باور های عقیدتی، همواره این مردم را بسوی کسب دانش و معرفت مورد تشویق و ترغیب قرار میداد، و آن را راه نجات و خیر و فلاح خود و فرزندان خود میدانستند. " حیدری " شامل مکتب لیسه رحمت شغنان گردیده و فرآیند تحصیل شان را موفقانه به پایان رسانیده و بعد آن با سپری نمودن امتحان کانکور با اخذ نمرات عالی توانستند شامل دانشگاه کابل، دپارتمنت زبان و ادبیات دری، شوند. در آن زمان " حیدری " کماکان نه تنها به سرایش شعر بلکه زبان و ادبیات پربار دری-فارسی که از قبل علاقه داشتند، آغاز نمودند و مساعی فراوانی را در این زمینه بخرج دادند. آنها در آن زمان مصروف تحصیل بودند که فرآیند فرستادن دانش آموزان ذکی و دارای نمرات عالی دوره کانکور، به کشور های همسایه و دوست در میان دانش آموزان زمزمه می شد که حیدری را نیز تکان فکری داد و در تلاش آن شد تا بتواند خویشتن را شامل این پروسه سازد زیرا این شانس نهایت نادری بود برای افراد مانند

حیدری که از مردمان دور افتاده کشور اند که هرگز در مورد این چنین مسایل حتی فکری هم کرده میتوانستند.

چون در آنزمان یگانه منبع و مرکز اعطای بورس های تحصیلی کشور اتحاد شوروی بود، به سبب آنکه از یک طرف کشور ما در فرایند پذیرش یک سلسله تغییرات بود و هم سایر کشور های مخالف شوروی برای پذیرش دانش آموزان افغانستان داری هیچگونه آمادگی فکری و ذهنی نبودند، و نه تنها این بلکه شوروی سابق علاقه فراوان هم داشت تا کشور های رو به انکشاف را در امر تعلیم و تحصیل جوانان به شیوه مدرن، یاری رساند. بر همین اساس بود که مو صوف در سال 1979 در میان سایر هم مسلکان و هم قضا ران خود، به منظور ادامه تحصیل دوره ماستری رهسپار شهر مسکو اتحاد شوروی شدند و در دانشگاه دوستی خلق ها، موسوم به پاتریس لوممبا، شامل دانشکده زبان و ادبیات این دانشگاه گردیدند. حیدری سال های تحصیل را به گونه نهایت درست و موفق نایل به اخذ درجه ماستری در رشته زبان و ادبیات روسی گردیدند.

" حیدری " از نقطه ویژگی های فردی و خصوصی خود، دارای شخصیت نرم، کم سخن، با هوش، صادق، مهربان و سخت کوش است. وقتی که به افغانستان باز گشتند به نسبت علایق فراوان به عرصه زبان و ادبیات، به ویژه زبان و ادبیات زبان های مربوط به زبان های دسته پا میر، من حیث کار مند اکادمیک، شامل دیپارتمنت زبان و ادبیات انستیتوت زبان های ملیت های برادر که در شیرازه اکادمی علوم جمهوری اسلامی افغانستان فعالیت دارد، گردیدند. حیدری از نخستین مراحل کار کرد های علمی و اکادمیک خود را در مورد زبان های پا میری آغاز کرد و در ابتدا سعی نمود تا روی چگونگی تدوین رسم الخط و یا الفبای زبان شغنانی، پژوهش نماید زیرا به باور وی هرگونه تحقیق و پژوهش پیرامون هر زبانی زمانی بهتر و بیشتر نتیجه خواهد داد، اگر این زبان دارای سیستم نگارش و رسم الخط رسمی باشد. ایشان همواره با دانشمندان محققین و استادان دانشگاه ها، به ویژه دانشگاه کابل و اکادمی علوم افغانستان، در مرآوده و مکالمه بوده و توانست بسا از موضوعات را که تقریباً دست اول بودند، به وجود آورد و روی رسم الخط زبان و ادبیات شغنانی، کار های علمی و عملی خود را آغاز نمودند. مزید بر آن توانسته است روی برخی از مسایل زبان های واخی، اشکاشمی، زیبا کی، سنگلیجی، اویغوری، روشانی من حیث گویش شغنانی، سرخیلانی، یزغلامی، منجی، ویدغه، کار کرده نگارش ها، مقالات و پژوهش های مفیدی را انجام داده و راه را برای علاقه مندان و پژوهشگران این عرصه باز نموده است. کار کرد های حیدری در این عرصه مورد تأیید علمی شخصیت ها و نهاد های علمی و اکادمیک مانند، اکادمی علوم افغانستان، دانشگاه کابل، ریاست عمومی نشرات اکادمی علوم افغانستان، استادان دیپارتمنت های زبان و ادبیات دری و پشتو دانشگاه کابل، مرکز زبان و ادبیات اکادمی علوم افغانستان، و شخصیت های معروف و مشهور عرصه های پژوهشی مانند، میرزا محمد " روستایی "، رئیس نشرات اکادمی علوم افغانستان، دکتر محمد حسین یمین "، استاد

دانشگاه کابل، محقق مولا جان " تنی وال " عضو مرکز پژوهشی زبان و ادبیات اکادمی علوم افغانستان، پروفیسور گریونبرگ ، و سایر شخصیت های اکادمیک، قرار گرفته است.

حیدری علاوه بر کار کرد های پژوهشی و کار کرد های علمی یاد شده، توانسته است پیرامون نظام فونیم شناسی، سیستم نحوی، مورفولوژی، فونولوژی، حروف واول، کانسوننت ها، واول های دراز و کوتاه ، حروف های انسدادی، حروف احتکاک، و حروف دخیل عربی ، دری و پشتو در زبان شغنانی، کار های نهایت مؤثر، بدرد بخور و بلندی نموده است که درخور ستایش و تمجید است. حیدری در فرآیند پژوهش های شان پیرامون زبان شغنانی، به این نظر اند که واژه هایی که در مراحل مختلف تاریخی ، از زبانهای فارسی دری، و پشتو داخل زبان شغنانی شده اند ، به گونه کل شامل دو دسته اند:

دسته اول آن واژه هایی اند که در زمانه های قدیم از زبان های دری و پشتوداخل زبان شغنانی شده اند، یعنی آن واژه هایی مستعاری یا به عاریت گرفته ای که تلفظ آنها تعویض شده است، و با رعایت قوانین و قواعد رسم الخط شغنی باید نوشته شوند و مورد تلفظ قرار گیرند.

دسته دوم آن واژه ها و عباره هایی اند که اکثریت گویندگان زبان شغنانی آن ها را به شکل اصلی آنها مورد تلفظ قرار میدهند، و این دسته از واژه ها را باید مطابق قواعد و نظام رسم الخط زبان دری مورد تلفظ قرار داد. و هم وجود دارند واژه هایی در زبان شغنانی که دوگونه به تلفظ گرفته میشوند. یعنی آن تعداد از افراد و اشخاص که از قواعد و مقررات زبان و ادبیات دری و پشتو آگاهی بیشتر و بهتر دارند، این واژه ها را مانند زبان دری و پشتو مورد تلفظ قرار میدهند و آنهایی که دارای روابط و مناسبات اجتماعی ضعیف تر با مردمان محیط پیرامون خود اند، و با زبان های یاد شده آشنایی کمتر دارند، این واژه و سایر مسایل را مطابق به ویژگی های محیطی زبان شغنانی مورد تلفظ بازتاب قرار میدهند. یک موضوع را که می خواهم تذکر بدهم این است که چنین واژه ها در زبان شغنانی از زبان ترکی و شاید دیگر زبان های زنده و مرده دنیا نیز شامل اند که موضوع تلفظ . پیدایش آنها نیز میتواند شامل قواعد و مقررات یاد شده شود.

دری	شغنانی	ملاحظات
مصلحت	مصلحت	یک حرف با تلفظ دوگانه
افسقال	افسقال / افسقال	اصلاً ترکی است
تیمار/ تو مار	تمار	با تغیر تلفظ تنها
لشکر	لسکر	با تغیر حرف
شب پرک	سه پرک	یک حرف با تلفظ دوگانه
حضرت	حضرت	بدون تغیر
نظر	نظر	همسان/ بدون تغیر

ظالم	ظالم	همسان/ بدون تغییر
شیشه	سیسه	یک حرف با تلفظ دوگانه
رهزن	ره زن	تلفظ خفیف در شغنائی

یک واقعیت مسلم است که این همه تذکرات هنوز هم دارند بیشتر مورد مطالعه، تحقیق و تدقیق قرار گیرند که نمیتوان نقش زبان شناس ها، به ویژه زبان شناسان عرصه پژوهش های مقایسی را در زمینه نادیده گرفت. و به اطمینان این که در آینده ها با در نظر داشت شرایط بهتر و مساعد تر در زمینه تحقیق پیرامون همه ویژگی های زبان و ادبیات شغنائی و سایر زبان های پامیری، میتوان به دست آورد های بزرگ تری نایل گشت.

### علی شاه "صبار"

علی شاه صبار در دهکده "ویر" ناحیه شغنان بدخشان افغانستان، در 22 حوت سال 1333 خورشیدی بدنیا آمده است. دوره آموزش دهاتی را در همین دهکده تا صنف سوم به پایان رسانید، دوره ابتداییه را در مکتب های ابتداییه "فطرت" درواز و "رحمت" شغنان الی کلاس ششم تکمیل نمود و بعداً جهت پیشبرد آموزش های عالی تر، پس از سپری نمودن امتحان کانکور در شهر فیض آباد، رهسپار کابل پایه تخت افغانستان گردید. وی در آنجا شامل لیسه (مکتب ثانوی یا عالی) ابن سینا (ابو علی سینا)، گردیده و بعد از فراغت از صنف دوازدهم برای مدت سه و نیم سال در یکی از دفاتر دولتی بکار رسمی تقرر حاصل کرد.

در سال 1354 خورشیدی شامل امتحان کانکور دانشگاهی شد، ولی صرف توانست به انستیتوت تربیه معلم بلخ شامل گردد، و کلاس های سیزدهم و چهاردهم را در دیپارتمنت دری و انگلیسی تکمیل نماید. ایشان بعد آن در سال 1357 خورشیدی به دوره مکلفیت عسکری سوق داده شد، و این زمانی است که بحران های جنگی تازه در کشور آغاز گردیده بود. وی از خاطره این جنگها یاد گاری را در طرف چپ روی خود دارد که در اثر اصابت مرمی بوجود آمده است. صبار بعد بدست آوردن ترخص خدمت مکلفیت عسکری بار دیگر دست به ماموریت رسمی دولت میزند و برای یک سال دیگر کار میکند. از تصادف نیک در سال 1359 خورشیدی دانشگاه کابل در بخش فاکولته زبان و ادبیات خاصاً در دیپارتمنت انگلیسی امتحان اختصاصی کانکور را روی دست میگیرد، و دوست ما نیز از این فرصت استفاده نموده شامل امتحان اختصاصی رشته انگلیسی میشود و کامیاب میگردد که به تعقیب آن شامل صنف سوم فاکولته زبان و ادبیات دانشگاه کابل میشود.

در اخیر سال 1361 خورشیدی مؤفقانه از دانشگاه کابل فارغ شده و بدرجه لیسانس

نایل می‌گردد، و در سالهای 1980 میلادی به تعقیب آن، ایشان به اخذ درجهٔ ماستری در عرصهٔ ژورنلیزم و روزنامه‌نگاری از انستیتوت علوم اجتماعی - مؤسسهٔ آموزشی درون مرزی - نایل میشوند که اکنون از این مؤسسه نام و نشانی برجای نمانده است. علی‌شاه صبار، دارای دیپلوم‌ها، تصادیق و شهادت نامه‌های مختلف از مؤسسات و نهاد های آموزشی درون مرزی و برون مرزی در عرصهٔ خاصاً ژورنلیزم هستند. صبار، در مقامات مناسب قابل محاسبهٔ زیادی ایفای وظیفه نموده است. وی بحیث مدیر روابط بین‌المللی وزارت انرژی برق، مدیر تدقیق و بعداً معاون و دبیر مسؤل مجلهٔ "سارندوی و یا پولیس" در وزارت امور داخله، اولین آمر دفتر مطبوعاتی این وزارت، آمر نشرات دفتر مطبوعاتی صدارت عظمی، آموزگار زبان و ادبیات انگلیسی و ریاضیات برای شاگردان پناه‌گزینان افغانستان در آستان کراچی پاکستان، کارمند اداری و تبلیغاتی ادارهٔ کمک‌های انساندوستانهٔ شبکهٔ انکشافی والا حضرت شهزاده کریم آقاخان، موسوم به "فوکس"، کارمند اکادمیک و علمی "دپارتمنت افغانها" در ادارهٔ طریقه و تعلیمات اسماعیلی پاکستان در آستان کراچی، در سال 2002 میلادی بحیث رئیس طریقه و تعلیمات مذهبی اسماعیلی برای افغانستان، نمایندهٔ شرکت آسیائی ارتباطات عامه در کابل، مسؤل اطلاعات و نشرات شورای مرکزی اسماعیلیهٔ افغانستان، همکار تخنیکی در ادارهٔ برنامه ریزی و طرح نصاب آموزشی جدید در وزارت معارف افغانستان، و اکنون منحصراً آموزگار زبان و ادبیات انگلیسی در یکی از نهاد های توسعه و انکشاف درون مرزی ایفای وظیفه مینمایند.

"صبار"، در فرایند کار کردها و اجرای وظایف همواره از صداقت، ایمان داری، پاک‌دلی، وسعت نظر، همگرایی، جمع‌گرایی، شایسته‌سالاری و ادای احترام به مقام‌والای انسان به مثابهٔ اشرف آفرینش، کار گرفته است. ایشان دارای فهم و دانش در ادبیات، عرفان، تصوف، علم جامعه‌شناسی، زبان‌شناسی عمومی، زبان‌شناسی مقایسی و تاریخی بوده و همواره در مباحثات و مذاکرات با سایرین از منطق گویا و دیالکتیک بی‌بدیل خود، کار می‌گیرند. ایشان دارای فهم گسترده در میدان زبان‌شناسی بوده، و به زبانها و گویش‌های شغنانی، فارسی دری، پشتو، انگلیسی، اردو، دری تاجکی و کمی هم روسی سخن میرانند، می‌نگارند، ترجمه می‌کنند و می‌خوانند، در حالی که زبان مادریش همان زبان شغنانی می‌باشد. ایشان دارای فهم و شناخت نهایت نغز در دانش و کار برد کمپیوتر بوده و به حد اعظمی از آن استفاده مینمایند.

"صبار" در تحقیق، پژوهش، آموزش مسایل جدید و مدرن، تدوین و تألیف آثار و آفریده های علمی، عرفانی، ادبیات عقیدتی و باور های دینی، مهارت و کارایی دقیق داشته و همواره جهت دریافت حقایق در تکاپو اند. جهت اثبات بازتاب ها و گفته های مذکور مان، میتوان کار کردهای زیر را که محصول بینش، تفکر، اندیشه، حوصله مندی و پشت کار موصوف را در بر دارنده است، نام برد.

1 - تألیف، تهیه و تدوین واژه یا لغت نامهٔ زبان شغنانی به دری، در دو نسخه که اولی آن بشکل خاکه و دومی آن با سلیقهٔ فرهنگ نویسی تنظیم شده و برای برگردانی به

- الفبای فونیمی و زبان انگلیسی نیز امکانات در نظر گرفته شده است.
- 2 – تألیف کتاب "برگزیدگان ما"، از زمان بعد از اسلام تا به امروز، که کار کمپیوتر آن را نیز شخصاً خود انجام داده و آماده چاپ است.
- 3 – ترجمه چهار جلد کتاب "تاریخ امامان اسماعیلی"، از زبان اردو به فارسی دری که آماده چاپ است. ویژه گی این ترجمه در آنست که تمام کلمات اصیل دری که عجالتاً در ادبیات افغانستان متروک شده ولی به قوت خود در ادبیات اردو وجود دارد، در این ترجمه دست نخورده باقیمانده است.
- 4 – نگارش رساله ای در مورد قهرمان جنگ جهانی دوم از افغانستان، بنام سید پرپی شاه که فعلاً نیز در کابل حیات بسر می برد، و تا رسیدن به برلین چهار بار زخم برداشته است. این رساله قرار بود در کراچی پاکستان و بدخشان تاجکستان چاپ شود، ولی هنوز درکی از چاپ آن نیست.
- 5 – ترجمه کلیات آثار ابو عبد الله رودکی سمرقندی، از تاجکی/سرلیک به الفبای زبان دری، با مقدمه و تحشیه بسیار مفصل، که هنوز چاپ نشده است.
- 6 – ترجمه کلیات اشعار غنی کشمیری از تاجکی/سرلیک به الفبای زبان دری، چاپ نشده است.
- 7 – ترجمه "طب شاهزاده محمد"، از تاجکی/سرلیک به الفبای زبان دری، که کار کمپیوتر آن نیز توسط موصوف به انجام رسیده و انتظار چاپ را میکشد.
- 8 – نشر ده ها مقاله در روز نامه ها و مجلات کشور از سال 1357 خورشیدی به بعد.
- 9 – تألیف رساله ای تحت عنوان "تاریخ اسماعیلیه در افغانستان"، که هنوز آماده چاپ نشده است.
- 10 – تألیف رساله ای بنام "بازی ها و ورزش های مردم شغنان"، که آماده چاپ هنوز نشده است.
- باور کامل دارم که شخصیت های علمی و اکادمیک، فرهنگی و اجتماعی میهن ما افغانستان، و محیط کوچکتر اجدادی ما شغنان بدخشان افغانستان، مانند **علی شاه "صبار"**، گنجور معنوی داشته های تاریخی، فرهنگی مردم ما بوده و با یادی از آن ها، ولو فشرده و به سطح بلند هم که نباشد، دین و رسالت روشنفکرانه خود را در برابر تهذیب مردم مان، به وجه مناسبی انجام داده و از آنها قدر شناسی نمائیم، تا باشد آنها از حمایه معنوی و اخلاقی ما، هرچه بیشتر از پیش مستفید گردیده و باعث تداوم و استحکام فرایند کار کرد های علمی و اکادمیک آنها در آینده ها گردد.

### مآخذ و برگرفته ها:

- 1- استفاده از سایت ها در صورت موجودیت مواد.
- 2- داشته ها و منابع شخصی دوران تحصیل و تعلیم
- 3- بر اساس مکالمات و مفاهمات تلفونی و انتر نیت
- 4- مصاحبه ها و نظریات این شخصیت ها از طریق نشرات بی بی سی.
- 5- یاد داشت های شخصی این دوستان به قلم خود شان.

**یادداشت:** استادان، دوستان، تحصیل کرده ها، روشن فکران واقعی، میهن پرستان، شعرا و نویسندگان دوست داشتنی و واجب احترام و اکرام سرزمین شغنان و شغنانیان! بدون تردید هر نوشته ای، به شمول برگه موجود، دارای کاستی ها می باشد، از این سبب از همه دوستان احترامانه خواهشمندیم، در غنای سازی آن با ما و سایر شهروندان شغنان یاری رسانده و در معرفی داشته های مادی و معنوی شغنان و شخصیت های فرهنگی، عقیدتی و اجتماعی محیط زیبای مان، سایر افراد تحصیل کرده شغنان را که امروز در محیط شغنان و افغانستان نیستند، اما روح، روان، احساس، خرد و وجدان شان با مردم شان است، یاری رسانند. با تأسف فراوان حتی بعضاً اگر جهت معرفی شخصیت فرهنگی ای اقدام می نمائیم، دوستان و خویشاوندانی که چیزی از زندگی پر بار شان در اختیار دارند، آن را احتکار نموده و نه خود در معرفی آنها اقدام می نمایند و نه هم دیگران را از آن مستفید می سازند. من مادامی که میخواستم اندکی در مورد این تعداد افراد به نگارش نشینم، و از برخی خواستم تا در زمینه چیزی را از خامه خود آنها در اختیار داشته باشم، نتوانستند اخلاق اعتماد و اعتقاد را پیدا کنند و چیزی را تهیه نمایند. از این سبب خضوعانه پیشنهاد می نمایم تا با پیروی از این اصل که: " فرهنگ را نباید سیاسی ساخت، بلکه سیاست را باید فرهنگی ساخت "، استفاده نموده و در معرفی بزرگان محیط خویش، بدون در نظر داشت وابستگی ها، تعلقات، سلیقه ها و ذائقه های سیاسی- اجتماعی در زندگی فردی شان، صادقانه اقدام نمائیم، تا باشد سهم مان را من حیث وارثان گنجینه های تاریخی- فرهنگی محیط مان، برای نسل های آینده خدمتی را انجام داده باشیم، تا از زیر فشار انتقادات نسل های آینده، اندکی در امان بوده باشیم.

**با تقدیم و ادای احترام**

Bottom of Form